

اختیارات ولی فقیه در اجرای احکام و حوزه وضع قوانین^۱

ابوالقاسم مقیمی حاجی
مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم

چکیده

بحث از اختیارات ولی فقیه از دو جهت اختیارات ولی فقیه در مقام اجرای احکام و اختیارات او در مقام قانون‌گذاری در امور حکومتی، قابل بررسی است. در کلمات فقیهان بیشتر از قلمرو ولایت فقیه در اجرای احکام آن هم در چهارچوب احکام ثابت شده شرعی، بحث شده است. و قالب نویسندگان در سالهای اخیر بدون تفکیک میان این دو، آراء و دیدگاه‌های فقها در بحث از اختیارات حاکم در مقام اجراء را به صورت مطلق مورد استناد قرار داده‌اند که لازم است میان این دو تفکیک گردد و در این مقاله با تفکیک میان این دو حوزه از بحث اول به سبب تولید ادبیات علمی مناسب، گزارش کوتاهی ارائه شده و بیشتر به بحث از قلمرو اختیارات فقیه حاکم در حوزه قانون‌گذاری پرداخته می‌شود و در صدد اثبات ولایت و اختیارات فقیه حاکم در حوزه قانون‌گذاری و قلمرو آن با تمسک به ادله مطرح شده می‌باشد.

واژگان کلیدی: ولی فقیه، قلمرو اختیارات، ولایت مطلقه، اجرای احکام، قانون‌گذاری.

مقدمه

در فقه اسلامی اداره جامعه در پرتو اراده الهی و حق حاکمیتی است که خداوند به پیامبر(ص) داده است. پیامبر اعظم(ص) خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین پرداخته و والی به اطراف می‌فرستاده و قاضی نصب می‌کرد و بعد از ارتحال پیامبر اعظم(ص) تنها امامان دوازده‌گانه، مشروعیت اداره جامعه اسلامی را داشته و از جانب خداوند برای تبیین شریعت و اجرای آن در جامعه، نصب و تعیین شده‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۲۶، ۴۴-۴۵، ۵۱).

اما پس از غیبت امام عصر(ع) بر اساس روایات متعددی فقها از سوی ایشان به عنوان نائبان عام تعیین شده که در حوادث واقعه و مسائل پیش آمده باید به آنها مراجعه نمود (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷: ۱۴۰). این امر سبب شده که فقیهان بر اساس برداشتی که از قلمرو دلالت این روایات داشته‌اند، برای فقیه جامع الشرائط، قلمرویی از ولایت و یا جواز تصرف را قائل شده‌اند.

پیشینه بحث از ولایت فقیه و اختیارات او

فقیهان در ادوار مختلف از ولایت فقیه با تعابیر مختلفی از جمله سلطان و حاکم اسلامی و نایب امام یاد کرده‌اند و فقهایی مانند شیخ مفید (المقنعه، ۱۴۱۳: ۸۱۰ و ۸۱۲) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۷، ۱: ۶۲۶) و ابوالصلاح حلبی (حلبی، ۱۴۰۳: ۴۲۲-۴۲۵) و علامه حلی (حلی، بی‌تا، ۱: ۵۹۲) و بسیاری از فقها در ضمن مباحث مختلف فقهی به بحث از آن پرداخته‌اند.

رویکرد بیشتر فقهاء، اثبات ولایت برای فقیه در تصدی مقام قضاء و حجیت فتاوی او است. همچنین برای فقیه در محدوده تصدی امور حسبه که شارع، راضی به تعطیل شدن و بر زمین ماندن آنها نیست، قائل به ولایت و یا جواز تصرف او شده‌اند (خوئی، ۱۴۱۸: ۴۲۴). البته در برداشت از قلمرو حسبه نیز، اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای آن را مضیق گرفته و تنها شامل اموری مانند ولایت بر افراد صغیر و مجنون و اموال شخص غائب و... دانسته (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵، ۳: ۵۵۳-۵۵۷) و برخی آن را تا اداره جامعه اسلامی توسعه داده‌اند (آصفی، بی‌تا: ۲۰۱-۲۰۲). در مقابل جمعی از فقها نیز قائل به دیدگاه ولایت گسترده فقیه بر امور مختلف شده و ولایت او را از باب تصدی مقام قضاء و افتاء، افزایش داده و مسائل مربوط به زعامت مسلمانان و اداره جامعه آنها و برای او، ولایت در اجرای مجموعه احکام اسلامی قائل شده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶: ۱۷۸؛ همان، ۲۱: ۳۹۷؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲۹).

در این میان جمعی از فقها به صورت جامع‌تری به بررسی این بحث همت گماشته‌اند؛ مانند ملااحمد نراقی که در کتاب «عوائد الایام» (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲۹-۵۶۰) به صورت مستوفی از آن بحث نموده است. همچنین محقق نجفی صاحب جواهر در موارد متعددی به ولایت فقیه تصریح نموده و آن را امری مسلم و ضروری می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵: ۲۲؛ ۱۶: ۱۷۸؛ ۲۱: ۳۹۵-۳۹۷؛ ۲۲: ۱۹۵؛ ۴۰: ۱۹).

ایشان عموم ولایت حاکم را از مسلمانات و ضروریات نزد فقها دانسته است (همان، ۱۶: ۱۷۸)، به گونه‌ای که اگر عموم ولایت فقیه نباشد، بسیاری از امور متعلق به شیعه معطل می‌ماند و کسی که این مسأله را انکار می‌کند طعم فقه را نچشیده است (همان، ۲۱: ۳۹۷).

مرحوم نائینی نیز در «تنبيه الامه» به بحث از قلمرو ولایت فقیه و نحوه حاکمیت او پرداخته است. آیت‌الله بروجردی نیز با تکیه به ماهیت احکام و سیاسی و اجتماعی بودن آنها و ضرورت بقا احکام در عصر غیبت، قائل به وجود ولایت برای فقیه شده‌اند (منتظری، ۱۴۱۶: ۵۰-۵۹).

در این میان امام خمینی (ره) در کتب و مباحث متعددی با طرح کامل و روشنی از حکومت اسلامی در عصر غیبت و مسلم بودن ولایت فقیه، با رویکردی متفاوت به بحث پرداخته و در مباحث کتاب البیع به تفصیل به آن اهتمام ورزیده است. ایشان بعد از انقلاب اسلامی در سخنان خود، ابعاد جدیدی را در باره قلمرو ولایت فقیه در مقام اجرای احکام و وضع قوانین و مطلقه بودن ولایت او مطرح ساخت. دیدگاه ایشان به‌ویژه درباره اختیارات فقیه حاکم در تقنین، در بسط این بحث تأثیر فراوان داشته است.

در کلمات فقیهان، بیشتر از قلمرو ولایت فقیه در اجرای احکام، آن هم در چهارچوب احکام ثابت شده شرعی، بحث شده است، و اکثر نویسندگان در سال‌های اخیر در کتاب‌ها و مقالات، بدون تفکیک میان اختیارات فقیه حاکم در اجرا و تقنین، دیدگاه‌های فقها در بحث از اختیارات حاکم در مقام اجرا را به صورت مطلق مورد استناد قرار داده‌اند، که لازم است میان این دو تفکیک گردد. مقاله حاضر با تفکیک میان این دو حوزه، بیشتر به بحث از قلمرو اختیارات فقیه حاکم در حوزه قانون‌گذاری پرداخته است.

مفهوم‌شناسی

۱. **ولایت:** ولایت در لغت دارای کاربردهای متفاوتی است که از جمله آنها سرپرستی، سلطنت و متولی شدن می‌باشد (جوهری، ۱۴۱۰: ۲۵۳۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۵؛ طریحی، ۱۴۱۶: ۱: ۵۵). این واژه از ریشه (و-ل-ی) به معنای قرب و نزدیکی و اتصال بوده به گونه‌ای که چیزی میان آن دو فاصله نشود، و از این‌روی به شخصی که بر حکومت سلطه یافته و نزدیک‌ترین افراد به آن به شمار آمده و یا بر آن سرپرستی دارد، والی گویند (جوهری، همان: ۲۵۲۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۵: ۴۱۱). برخی «ولایت» را با سه عنصر تدبیر، قدرت و فعل همراه می‌دانند (ن.ک: ابن‌منظور، همان: ۲۴۰۷). برخی دیگر نیز ولایت به فتح واو را به معنای نصرت و ولایت یه کسر را به معنای امارت دانسته‌اند (راغب اصفهانی، همان؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲۲۸).

ولایت در کاربرد فقهی، به معنای سرپرستی و تسلط بر شخص یا چیزی است (مشکینی، بی‌تا: ۵۷۲؛ مراغی، همان، ۲: ۵۵۶-۵۵۷). فقیهان با توجه به گستره اختیارات ولی فقیه، آن را نوعی سرپرستی بر اموال و اشخاص (انصاری، ۱۴۱۵، ۳: ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۳)، و زعامت و رهبری بر اداره امور جامعه (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۳، ۲: ۳۳۴-۳۳۵) دانسته‌اند. امام خمینی ولایت فقیه را به معنای حکومت و اداره کشور و ریاست بر دولت اسلامی و اجرای قوانین شرع از سوی فقیه دانسته است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ۲: ۴۶۴؛ همو، ۱۳۷۳: ۵۱-۵۲، ۵۵). با توجه به معنای لغوی ولایت که در آن اتصال، به‌هم پیوستگی و نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر به صورت مستحکم وجود دارد. ولایت در نظام سیاسی اسلام به این معنا است کسی که در رأس قدرت قرار دارد و بر مردم حکومت می‌کند، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی‌ناپذیری با مردم دارد و مجموعه آنان دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف بوده و همه در یک جبهه در راه خدا تلاش می‌کنند و به صورت یک مجموعه به هم پیوسته بوده و دل‌های آنان به هم نزدیک شده و به هم گره خورده است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۲/۷؛ ۱۳۶۰/۲/۲۹، ۱۳۶۰/۴/۲۰).

اختیارات ولی فقیه
در اجرای احکام و
حوزه وضع قوانین

۲. **اجرای احکام:** پیاده کردن احکام اولی و ثانوی در جامعه در قالب قوانین اصلی و جاری و تطبیق آن بر مصادیق که از شئون ولایت حاکم اسلامی می‌باشد.

۳. **قانون‌گذاری (تقنین):** مراد از آن، وضع احکام کلی و قانون‌گذاری حسب موضوعات خودش در قلمرو خاص احکام غیر الزامی «منطقه الفراغ» و یا در قلمرو گسترده بر مدار تشخیص مصلحت حاکم

اسلامی می‌باشد. اما وضع احکام جزئیه به معنای اجرای احکام و تطبیق حکم کلی بر مصادیق آن، ملحق به اجرای احکام است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۵۰۹).

بخش اول: حدود و اختیارات در اجرای احکام

مباحث بیشتر فقیهان در حوزه اختیارات ولی فقیه، ناظر به تعیین محدوده اختیارات او در عرصه اجرای احکام شرعی بوده است. برخی از فقها ولایت و محدوده آن را در قضاوت و فتوا پذیرفته و در غیر این دو، تنها ولایت را در اموری که شارع راضی به ترک و رها شدن آنها نبوده و انجام آن بر همگان واجب کفائی است، پذیرفته‌اند. اما در اموری مانند اجرای حدود و یا حتی ولایت بر مال غایب، آن را جاری ندانسته‌اند (ن.ک: انصاری، همان، ۳: ۵۵۷).

برخی دیگر گرچه در ثبوت ولایت برای فقیه در این امور به ویژه امور مربوط به حکومت، شبهه داشته و ادله را تمام نمی‌دانند، اما از باب حسبه و اموری که شارع راضی به ترک آن نیست و توسعه قلمرو حسبه، برای فقیه قائل به جواز تصرف شده‌اند. به عنوان نمونه مرحوم خوئی، معتقد است دلیلی بر ثبوت ولایت فقیه در عصر غیبت نداریم، بلکه ولایت مختص به نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد و تنها ولایت بر دو امر برای فقیه ثابت است: نفوذ قضاوت و حجیت فتوا؛ اما ولایت بر تصرف حتی در اموال قصّر و غیر آن را ندارد مگر در امور حسبه اما در این حوزه قائل شده‌اند که فقیه حق تصرف در این امور را داشته و تصرفات او نافذ است و این از باب حق ولایت او نمی‌باشد. قدر متیقن از نفوذ تصرفات کسی که در این اموری که خداوند راضی به ترک آن نمی‌باشد، فقیه جامع الشرائط است (ن.ک. خوئی، ۱۴۱۸: ۴۱۹-۴۲۵). از این روی ایشان معتقد است که فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت می‌تواند احکام انتظامی را اجرا کند، زیرا اجرای احکام انتظامی در راستای مصلحت عمومی تشریح شده تا جلو مفساد و ظلم و ستم را بگیرد، به علاوه، دلایل اجرای قصاص و دیات و حدود و سایر احکام انتظامی اسلام، اطلاق دارد و نمی‌توان آن را مقید به زمان خاص یا حالت خاصی دانست. از منظر ایشان، برای جلوگیری از هرج و مرج و اختلال نظام، قدر متیقن از اجرای احکام انتظامی اسلام، فقهای جامع الشرائط هستند. ایشان با اشاره به این امر و با استفاده از توجیه شریف «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة أحادیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجته الله» و روایات دیگری که صدور حکم در عصر غیبت را شایسته فقهای جامع الشرائط می‌داند (همو، ۱۳۹۶، ۱: ۲۲۴-۲۲۶). در نتیجه قائل‌اند که مسأله حکومت و سرپرستی امور مردم در جهت

حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام است و از مهمترین واجباتی که شرع مقدس تن به اهمال آن نمی‌دهد و نمی‌توان در برابر آن بی‌تفاوت بود. قدر متیقن این است که وظیفه فقهاست تا این مسؤلیت اجرایی را به عهده بگیرند (ن.ک. خاتم یزدی، ۱۳۷۸: ۹۶-۹۷).

برخی دیگر از فقیهان با توسعه قلمرو ولایت، قائل شده‌اند فقیه در هر موردی که ولی خاص شرعی نداشته باشد، دارای ولایت است (ن.ک: مراغی، همان، ۲: ۵۶۲). محقق نجفی نیز بر عموم ولایت حاکم تأکید کرده و آن را از مسلمات و ضروریات فقهی دانسته (نجفی، همان، ۱۵: ۱۸۰؛ همان، ۱۶: ۱۷۸)، و بر این امر تصریح داشته که اگر عموم ولایت فقیه انکار شود، بسیاری از امور مربوط به عموم شیعیان، معطل می‌ماند و کسی که این مسأله را انکار کند، از طعم فقه نچشیده است (همان، ۲۱: ۳۹۴-۳۹۸).

از این‌روی گفته شده حکم فقیه جامع الشرائط، در تمامی فروع احکام شرعی و موضوعات آن حجت و نافذ است، زیرا مقصود از لفظ حاکم در روایات، نفوذ حکم او در تمامی شئون و تمامی زمینه‌ها است و مخصوص مسائل قضائی نیست و این همانند آن است که سلطان وقت، کسی را به عنوان حاکم معین کند که مستفاد از آن، تسلط او بر تمامی امور کلی و جزئی است که مربوط به شئون حکومت می‌باشد. (انصاری، بی تا، ۴۸-۴۹).

بر این اساس فقیه حاکم بر اداره امور مسلمانان، ولایتی در قلمرو وسیع داشته و ولایت او همانند ولایت حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه بوده و اختیارات حکومتی معصومان (ع) را دارا می‌باشد و حکم او در تدارک و بسیج سپاه، حفظ مرزها، تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان، اجرای حدود و نصب قضات و دیگر شئون حکومتی از اجرا و اداره آن، نافذ می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۰-۵۲).

امام خمینی در ولایت فقیه در حوزه اجرای احکام و اداره جامعه بر این باور است که فقیه عادل به دلیل علم به قانون و عدالت، مجری احکام شریعت و برپا دارنده حدود الهی است و در امور مربوط به اجرای قوانین حکومتی از همه اختیارات رسول خدا (ص) و ائمه (ع) برخوردار است (همو، ۱۳۷۹، ۲: ۶۲۳، ۶۲۵-۶۲۶، ۶۳۳). از این‌روی ولی امر و حاکم در مرحله اجرای احکام و در راستای پاسداری از نظام جامعه اسلامی و اجرای عدالت و تأمین وسائل پیشرفت و

شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، دارای ولایت مطلقه می‌باشد به این معنا که اگر اجرای این امور با منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مشروع، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است (امام خمینی، ۱۴۲۴، ۱: ۳۶).

در این دیدگاه در مقام استدلال و برای اثبات این امر به دلایل عقلی ضرورت اجرای احکام در عصر غیبت و تعطیل نشدن آن و ضرورت وجود حکومت در جامعه اسلامی تمسک شده است که لازمه آن تصدی فقیه آگاه به زمان و دارای تدبیر می‌باشد و لازمه مشروعیت حکومت دارا بودن از اختیارات لازم در حوزه اجرای احکام است که در غیر این صورت همان‌گونه که امام راحل (ره) تصریح دارند پدیده حکومت بی‌محتوا خواهد بود.

همچنین به روایات متعددی تمسک گردیده است، که اگر دلالت برخی از آنها از باب اطلاق و یا عموم ولایت فقیه و یا به گونه دیگر درباره ولایت فقیه پذیرفته شود، بحث از قلمرو اختیارات فقیه حاکم در حوزه اجرای احکام را شامل می‌گردد. همان‌گونه که عموم قائلان به ولایت فقیه در سال‌های اخیر، دلالت برخی از این روایات را در حوزه اجرای احکام پذیرفته‌اند.

محقق ثانی قائل است که نیابت فقیه جامع الشرائط از امام معصوم در تمام اموری که نیابت پذیر است، مورد اتفاق نظر فقها می‌باشد (کرکی، ۱۴۰۹، ۱: ۱۴۲؛ نیز: ن.ک. نجفی، همان، ۲۱: ۲۹۶). همچنین در این مقام می‌توان به نقل اجماعی بر ولایت عام فقها اشاره کرد (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ۳: ۲۲۱).

افزون بر آن فقها در سراسر فقه به نوعی به این ولایت برای فقیه ملتزم شده‌اند، به گونه‌ای که اگر کسی به ابواب فقه از اول تا آخر آن مراجعه کند، در می‌یابد که در موارد مختلف ولایت بسیاری از امور به حاکم شرع واگذار شده است و حاکم شرع را تنها فقیه می‌دانند. از این‌رو، بدون اینکه به اسم ولایت فقیه اشاره‌ای شده باشد، در عمل به خود این ولایت در گستره وسیعی تصریح شده است که چهل مورد از آن را برخی فقها ذکر کرده‌اند. با مطالعه موارد مذکور روشن می‌شود که این موارد شامل امور مالی ولایت بر زکات و خمس و سرپرستی بر اموال انسان بدون وارث، و اجبار کسی که از

پرداخت بدهکاری خود امتناع می‌ورزد و جواز تقاص از اموال او، تحویل گرفتن وقف بر امور عامه و نظارت بر آن و اجبار کسی که نفقه واجب خود را پرداخت نمی‌کند و صدور حکم ورشکستگی و امر غیر مالی مانند ولایت بر ازدواج برخی محجورین، طلاق دادن کسی که شوهر او غائب است و به ویژه ولایت بر اجرای حدود الهی، که بسیاری از این امور جز با وجود حکومت و قوه قهریه و داشتن نیروی نظامی امکان اجرا ندارد (بحرالعلوم، همان: ۲۳۴؛ خمینی، ۱۳۷۶: ۴۷-۴۹).

اما در صورت شک در انجام کاری که آیا از مختصات پیامبر اکرم (ص) و یا امام معصوم (ع) است و تنها او حق تولی و اجرای آن را دارد یا خیر؟ و دلیل خاصی نیز برای رفع این شبهه وجود نداشته باشد: حال اگر آن مورد، از مواردی است که عقل، لزوم اجرای آن را درک کند، مانند آن چه به اداره جامعه و اجرای احکام برگشت می‌کند، در این صورت فقیه متصدی اجرای آن می‌گردد. اما اگر چنین نباشد، اصل عدم جواز تصدی آن است. هر چند در این باره می‌توان گفت درباره تصدی فقیه این شبهه، موضوع ندارد زیرا ادله مختلفی بر ولایت او وجود دارد.

از این روی نمی‌توان ادعا کرد که اسلام دارای قوانین پیشرفته و متعالی است که مردم به آن نیازمندند و دستوراتی درباره چگونگی تدبیر دین و دنیای مردم دارد اما در عین حال اجرای آن مشروط به حضور یک متصدی است که یا فوت کرده است و یا غائب می‌باشد، این چیزی جز قول به تعطیلی احکام و ناکارآمدی آن نیست و با بقاء احکام اسلامی در عصر غیبت سازگار نیست. پس آنچه بر اصل اجرای احکام و قوانین اسلام برمی‌گردد را نمی‌شود به صرف اینکه اجرای آن از مختصات پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است، تعطیل نمود. اما اگر در یک مسئله جزئی خاص این شبهه مطرح شود، اصل عدم جواز تصرف در آن است.

بخش دوم: حدود اختیارات در وضع قوانین

چنانکه پیش‌تر اشاره شد عموم مباحث مطرح شده در ابلائی مباحث فقهی که به بحث ولایت فقیه مرتبط می‌باشد، درباره ولایت فقیه در حوزه اجرای احکام و قلمرو آن است، اما در زمینه ولایت و اختیارات فقیه در قانون‌گذاری و وضع قوانین و ابعاد آن کمتر بحث شده است، که در این باره، توجه به این امر لازم است که بحث در وضع احکام جزئی به معنای اجرای احکام و تطبیق حکم کلی بر مصادیق آن، مراد از بحث در این بخش نمی‌باشد و این امر ملحق به بخش

نخست می‌باشد (مکارم شیرازی، همان: ۵۰۹). مراد از آن در این بخش، وضع احکام کلی و قانون‌گذاری حسب موضوعات خودش می‌باشد. در این باره چند نظر مطرح شده است:

دیدگاه نخست: عدم ولایت در تقنین

برخی از فقیهان معاصر اختیارات ولی فقیه در حوزه قانون‌گذاری را انکار کرده‌اند، زیرا بر این باورند که حکم خداوند در تمام موضوعات، حتی حوادث واقعه، بیان شده و ولی امر تنها متکفل اجرا و شکل و قالب آن را بیان می‌کند، نه حکم آن را، بنابراین فقها در زمان غیبت فقط حق تشخیص حکم الهی را دارند (سبحانی، بی تا: ۳۰۱؛ مکارم شیرازی، همان).

در توضیح این دیدگاه گفته شده: از نظر عقلی واضح است که هیچ کس به جز خالق انسان که به تمامی جزئیات وجود او و مبدأ و معادش آگاهی دارد نمی‌تواند قانون کاملی برای وی تنظیم کند که در بردارنده سعادتهای دنیا و آخرت او باشد و تنها خداوند متعال است که صلاحیت وضع قوانین ثابت و دائمی را برای انسان دارا می‌باشد. چنان که در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». از این مطلب گاهی به توحید در تشریح تعبیر می‌شود. بر این اساس در مواردی که نص صریح بر وجود حکمی وجود دارد اجماع علمای اسلام وجود دارد که اجتهاد در برابر نص جایز نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۲۱۴).

اما در مواردی که درباره حکم آن نصی وجود ندارد مذاهب اسلامی پاسخ‌های مختلفی به این سؤال داده‌اند:

اهل سنت به قیاس و استحسان و اجتهاد رأی روی آورده و معتقدند در این موارد، حکمی در واقع وجود نداشته و چاره‌ای جز تشریح حکم به یکی از طرق ظنی فوق وجود ندارد. بسیاری از علمای اهل سنت معتقد به وجود خلأ قانونی هستند و می‌گویند مسائلی وجود دارد که در کتاب و سنت، سخنی از آن به میان نیامده است، با آنکه معتقدند این مسائل مورد نیاز و ابتلاست. غزالی نسبت به اینگونه مسائل که از آن به «ما لا نص فیهِ» تعبیر می‌کنند، می‌نویسد: «در واقعه‌ای که نصی در آن نیست حکم معینی وجود ندارد که مجتهد از طریق ظن بدنبال آن برود بلکه حکم، تابع ظن مجتهد است و به تعبیر دیگر: حکم خداوند متعال بر هر مجتهدی همان است که بر ظن او غالب می‌شود و مختار ما (غزالی) نیز همین است و قاضی (أبو بکر باقلانی) نیز همین عقیده را پذیرفته است» (غزالی، بی تا، ۲: ۳۶۳).

ولی عقیده تصویب و وجود «ما لا نصّ فیهِ» مورد اتفاق همه علمای اهل سنت نیست. ابن حزم می‌گوید: اعتراف به وجود «ما لا نصّ فیهِ» درست نیست «لأنّ الدین کله منصوص علیه؛ زیرا تمام احکام دین در نصوص (عامه و خاصه) آمده است» (ابن حزم، بی تا، ۱: ۷۸).

این در حالی است که **فقه‌های امامیه** عموماً معتقدند که: هیچ مسأله‌ای از مسائل مورد نیاز انسان تا پایان جهان وجود ندارد که حکم آن به طور خاص یا به طور عام در کتاب و سنت نیامده باشد و برای اثبات این موضوع به قرآن و سنت استدلال می‌کنند؛ از جمله:

۱. قرآن مجید می‌گوید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹). مقتضای عموم آیه این است که تمام احکامی که مورد نیاز انسان‌هاست حکم آن به صورت خاص یا به طور عام در قرآن بیان شده است.

۲. در جای دیگر می‌خوانیم: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳). به همین دلیل آیین اسلام، کامل بوده و خلأ قانونی ندارد. همچنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضاع) می‌خوانیم: «ما ترک شیئاً یحتاج الیه الامة الا یبینه فمن زعم ان الله عزّ و جلّ لم یکمل دینه فقد ردّ کتاب الله؛ (خداوند) از بیان هیچ حکمی که امت به آن نیازمند باشد، فروگذار نکرده است و اگر کسی گمان کند که خداوند دینش را کامل نکرده کتاب خدا را رد نموده است».

۳. در حدیث معروف حجة الوداع می‌خوانیم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یا ایها الناس و الله ما من شیء یقرّبکم من الجنة و یباعدکم من النار الا و قد أمرتکم به و ما من شیء یقرّبکم من النار و یباعدکم من الجنة الا و قد نهیتکم عنه؛ ای مردم! به خدا سوگند هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور سازد مگر آنکه به آن امر کردم. و هیچ چیز نیست که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور کند مگر آنکه شما را از آن نهی نمودم». مطابق این حدیث هیچ حکمی در اسلام فروگذار نشده، مگر اینکه پیامبر اکرم (ص) به طور عام یا خاص آن را بیان فرموده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۲۱۸-۲۱۹).

در نتیجه هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نبوده و همه وقایع دارای حکم می‌باشد و جایی برای تشریح فقها وجود ندارد؛ بلکه بیشتر احکام از طریق منابع معتبر از کتاب و سنت و اجماع و عقل به

ما رسیده و آنچه که حکمش نرسده، در واقع دارای حکم بوده و اگر فقیه از طریق معتبر نتوانست به حکم واقع دست یابد، باید به وظیفه شاک عمل کند. در نتیجه هیچ مسأله‌ای باقی نمی‌ماند که بدون حکم بوده و محل فراغ به حساب آمده تا جای تشریح از ناحیه فقیه به حساب آید. بلکه وظیفه فقیه تلاش برای کشف حکم واقع از طریق منابع معتبر و یا تطبیق آن بر مصادیق و اجرای آن است که در مورد اول وظیفه افتا داشته و در دومی ولایت و حکومت بر اجرا دارد (همو، ۱۴۲۵: ۵۰۸-۵۰۹).

به مجموعه دیگری از روایات تمسک شده که به نوعی همه آنها دلالت دارد که احکام الهی مشتمل بر احکام عام و خاص است و هیچ واقعه‌ای از وقایعی که گذشته و امروز و آینده رخ داده و می‌دهد، خالی از حکم نبوده و نیست. متها در بسیاری از وقایع، حکم خاص، وارد شده و در بسیاری دیگر حکم واقعه از عمومات و اطلاعات احکام اوئیه یا احکام ثانویه استفاده می‌شود (همان: ۵۱۱-۵۱۶).

طبق این دیدگاه حکم حکومتی، مقررات خاصی است که حاکم اسلامی برای اجرای احکام اوئی یا ثانوی وضع می‌کند، مانند مقررات مربوط به گذرنامه و رانندگی و تشکیلات ارتش و مانند آن که توسط حکومت و زیر نظر حاکم اسلامی برای برقراری نظم جامعه وضع می‌شود. احکام حکومتی ممکن است در راستای اجرای احکام اوئیه باشد، مانند آنچه در بالا گفته شد و یا در راستای اجرای احکام ثانویه. مثلاً استفاده از مواد مخدر که به حکم لا ضرر حرام است. حکومت اسلامی برای اجرای این حکم، احکام مختلفی در زمینه مجازات قاچاقچیان و چگونگی برخورد با آنها و همچنین معتادان صادر می‌کند. بنابراین احکام حکومتی، همدریف احکام اوئی و ثانوی نیست و شارع مقدس تنها خداست، هر چند گاه به پیامبر اسلام (ص) در موارد محدودی، اجازه تشریح داده شده و خداوند آن را معتبر شمرده است.

به این ترتیب، احکام حکومتی همیشه احکام اجرایی هستند که هرگز خارج از محدوده احکام اوئی و ثانوی نمی‌باشد. عزل و نصبها و تعیین مناصب و پستها نیز جزء احکام حکومتی محسوب می‌شوند که تمام آنها جنبه اجرایی دارد و در مسیر پیاده کردن احکام اوئی و ثانوی است.

نکته قابل توجه این که اصل اختیار حاکم در وضع احکام حکومتی جزء احکام اوئیه است. یعنی خداوند به حاکم اسلامی این حق را داده که برای اجرای احکام الهی، مقرراتی را از طریق تصمیم خود و یا شوراها می‌کند که زیر نظر اوست، وضع نماید (همو، ۱۴۲۷: ۲۱۵-۲۱۶).

بررسی و نقد: آیات و روایت فوق مبنی بر بیان همه احکام، با نظریه اختیار حاکم در تقنین در قلمرو مسائل حکومتی ناسازگاری ندارد، زیرا این روایات دلالت بر کمال دین و بیان احکام بر اساس مجموعه سازوکار نظام تشریح در اسلام دارد همانگونه که خودشان تصریح دارند که گاه به پیامبر اسلام(ص) در موارد محدودی، اجازه تشریح داده شده و خداوند آن را معتبر شمرده است. در نتیجه برخی احکام از قبل مشخص نشده و به اختیار پیامبر(ص) قرار داده شده است و در ادامه ذکر خواهد شد که با تفکیک میان شئون پیامبر(ص) مدعا این است که اختیارات تقنینی ایشان که از باب ولایت بر جامعه و حاکم اسلامی بودن می‌باشد، به امامان معصوم(ع) و به دلالت نصوص و دیگر ادله، به فقیه حاکم نیز در همین قلمرو معین داده شده است.

همچنین یکی از موارد نظام تشریح قوانین، بیان احکام تحت عناوین کلی و یا در چهارچوب احکام ثانوی است؛ از این روی بیان نشدن حکم برخی از موارد جزئی و مسائل مستحدث و یا وقایع پیش آمده مشکلی ایجاد نکرده و با قرار گرفتن تحت این عناوین بیان شده‌اند، حال می‌تواند یکی از آن موارد بیان حکم به صورت غیر مستقیم و تحت سازوکار کلی، ساختار حکم حکومتی و اختیارات حاکم در قلمرو خودش باشد.

اختیارات ولی فقیه
در اجرای احکام و
حوزه وضع قوانین

در تایید این مطلب می‌توان شاهد آورد همان‌گونه که در عدم نقصان قوانین اسلام در باب جزا و مجازات‌های اسلامی، بر اساس وجود دیات، حدود و تعزیرات است، و در تعزیرات بخش عمده‌ای از آن بر عهده تشخیص و صلاحدید حاکم شرع (بما یراه الحاکم من المصلحه) قرار داده شده و این عدم تعیین تعزیر و مقدار آن درباره انواع جرائم تعزیری، مشکلی ایجاد نکرده و نمی‌توان اشکال کرد که حکم مجازات برخی از جرائم در مجموعه قوانین مجازات در اسلام ناقص است، بلکه می‌گوییم مجازات تعزیر و تشخیص حاکم شرع این موارد را پوشش می‌دهد و خودش یک سازوکار کلی دین برای حل برخی از مسائل مجازات است که حاکم شرع فراخور شرایط تحقق جرم و مجرم، اقدام به تعیین مقدار مجازات تعزیری می‌نماید؛ حال چه اشکالی دارد که در مسائل مرتبط با اداره حکومت و جامعه، خداوند حکیم، به حاکم اسلامی و ولی فقیه در قلمرو خاص، اختیار تعیین مقررات آن نموده و خود این امر یک حکم الهی و از احکام اولی و ثابت اسلام بوده و از سوی شارع بیان شده و منافاتی با توحید در تشریح و کمال دین و عدم نقصان آن ندارد.

دیدگاه دوم: ولایت بر وضع قوانین حکومتی

برخی از فقیهان، به بحث اختیارات ولی فقیه در امر قانون‌گذاری اشاره داشته و تمام اختیارات پیامبر(ص) و امامان را به غیر از موارد خاص، و تمام امور متعلق به دین و دنیای مردم و آنچه به آن نیاز است و چاره‌ای جز انجام آن نبوده و از وظایف اشخاص نبوده، را برای فقیه قائل شده‌اند (نراقی، همان: ۵۳۶-۵۳۹). اطلاق این کلام، اختیارات در حوزه تقنین و صدور حکم مورد نیاز را نیز شامل می‌شود. ایشان در اثبات اصل ولایت فقیه و قلمرو ولایت او را دو قسم می‌نمایند:

یک. تمام آنچه که نبی اکرم(ص) و امام از باب اینکه سلاطین بر مردم و دیوار مستحکم اسلام هستند، در آن ولایت داشته‌اند، همان ولایت برای فقیه نیز ثابت است مگر در موردی به دلیل خاص خارج گردد.

دو. کل فعلی که متعلق به امر دینی و دنیوی مردم بوده و از اموری است که یقین داریم که باید انجام پذیرد و نمی‌شود آن را ترک کرد، انجام آن از وظایف فقیه می‌باشد.

سپس محقق نراقی قسم اول و دیدگاه اول را ظاهر اجماع فقهاء دانسته به گونه‌ای که نزد آنان از مسلمات بوده است (نراقی، همان: ۵۳۶).

همان‌طور که از عبارات فوق فهمیده می‌شود، اطلاق کلام محقق نراقی، بلکه تصریح به عمومیت همه آنچه برای پیامبر(ص) ولایت بر آن ثابت شده، شامل اختیارات فقیه در حوزه قانون‌گذاری نیز می‌شود.

به باور محقق نائینی مجموعه مسائل مربوط به حکومت یا از مجموعه اموری است که حکم آن در شریعت کاملاً معین شده و ثابت می‌باشد و یا از امور غیرمنصوص است که تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است، و تعیین حکم آن به دست ولی امر می‌باشد و این احکام و قوانین حکومتی در احکام متغیر، الزام‌آور بوده و مشروعیت قوانین وضع شده در مجلس به امضا و تنفیذ ولی امر است (نائینی، ۱۴۲۴: ۱۳۳-۱۳۷).

در توضیح و تبیین کیفیت و قلمرو اختیارات فقیه حاکم، دو دیدگاه عمده و مهم بیان شده که در ادامه به بررسی این دو می‌پردازیم:

الف. اختیار در «منطقه الفراغ»: محقق نائینی (ره) همان گونه که اشاره شد، قانون‌گذاری در عرصه غیر منصوص را تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و قابل تغییر دانسته که در زمان حضور و بسط ید ولی منصوب الهی - عزّ اسمه - موکول بر نظر او و منصوبان خاص او در دیگر مناطق است و در عصر غیبت در حیطه اختیارات ولی امر دانسته و قوانین مرتبط به این قسم، با توجه به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار، در معرض تغییر بوده و بسیار مورد نیاز جامعه است و مانند قسم منصوص، مبنی بر دوام و تأیید نمی‌باشد تا شبهه تحلیل حرام مطرح گردد (نائینی، همان: ۱۳۳ و ۱۳۷).

شهید صدر (ره) نیز با توجه به نیازهای ثابت و نیازهای متغیر بشر و لزوم پاسخ‌گویی دین به همه آنها با جامعیتی که دارد، بر این باور است که در بخشی که مربوط به نیازهای اساسی و ثابت بشر است، احکام آن غیرقابل تبدیل و تغییر است و احکام آن توسط مصادر تشریح در اسلام تعیین شده و حاکم حق تغییر آن را ندارد و تنها در زمینه نیازهای متغیر، دستگاه تشریح باید به گونه‌ای تنظیم گردد که فراخور شرائط زمانی و مکانی و به لحاظ مصالح پیش آمده بتواند احکام لازم را قانون‌گذاری نماید.

از این روی شارع در محدوده احکام الزامی اختیاری به حاکم در تقنین نداده است، اما در محدوده احکامی که به خودی خود با در نظر گرفتن طبیعت آن اقتضای ترخیص داشته و بر اساس سنجیدن مصالح و مفاسد آن، اقتضای جعل حکم اباحه را از سوی شارع دارد، ولی منعی از عروض دیگر عناوین و تغییر حکم به لحاظ دیگر شرائط در آن وجود ندارد، در حیطه چنین احکامی که از آن به «منطقه الفراغ» یاد می‌کند، حق وضع قوانین داده شده است. در اینگونه موارد است که فقیه و یا حاکم اسلامی - که بر اساس آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) اطاعت او واجب شده است - می‌تواند بر اساس مصالح و اهداف اسلام و اصول کلی بدست آمده از مجموع شریعت، به وجوب یا حرمت چیزی حکم کند که حکم اوّلی آن اباحه است، و بر اساس حق صدور احکام حکومتی، به وضع مقررات و تنظیم امور اجتماعی بپردازد (صدر، ۱۴۱۷: ۳۸۰-۳۸۲، ۶۵۶، ۶۸۹). از این روی باید این نوع احکام صادره از پیامبر اکرم (ص) را نیز شناخت که ایشان از باب تصدی مقام ولیّ امر جامعه وضع نموده است (همان: ۳۸۰ - ۳۸۱).

بررسی و نقد: بر نظریه منطقه الفراغ اشکالاتی وارد شده است:

اشکال نخست: وجود منطقه الفراغ با جامعیت دین اسلام منافات دارد، زیرا در این حوزه قوانین مورد نیاز جامعه وضع نشده است.

پاسخ اشکال اول: در پاسخ باید توجه داشت که خود در نظر گرفتن سازوکار اختیارات حاکم در این قلمرو و قرار دادن حق وضع قوانین مورد نیاز برای حاکم اسلامی، یکی از ابعاد کمال نظام قانون گذاری در دین اسلام بوده و شاهدی بر نقص آن نمی باشد. همانگونه که شهید صدر در پاسخ به این شبهه فرموده: «منطقه الفراغ» دلیل بر این نیست که نقضی در شریعت وجود دارد و یا اهمالی از جانب شریعت نسبت به بعضی از وقایع و حوادث صورت گرفته است، بلکه به عکس دلیل بر استیعاب و شمول شریعت و توانمندی آن برای هماهنگی و همراهی با اعصار مختلف است، زیرا- چنانکه اشاره شد- مقصود از منطقه الفراغ این است که شریعت در عین حال که به هر حادثه ای حکمی اصیل و اولی بخشیده، به حاکم اسلامی نیز این شایستگی را داده که به حسب ظروف و شرایط و مصالح اسلام و مسلمین، به آن حادثه، حکم ثانوی ببخشد مثل اینکه می گوید: احیای زمین به طبیعت اولی مباح است، ولی ولی امر مسلمین حق دارد که بر اساس مقتضیات ظروف و شرایط از آن منع نماید» (صدر، همان: ۶۸۹).

اشکال دوم: آنچه به عنوان ولایت ولی امر مسلمانان تعبیر شده است آیا بیش از ولایت بر تشخیص عناوین ثانویه (که در رأس آن «تقدیم اهم بر مهم» است) و بیش از توان صدور احکامی در راستای اجرای احکام اولی و ثانوی می باشد؟ (مکارم شیرازی، دائرة المعارف فقه مقارن، ص: ۲۲۴-۲۲۵)

پاسخ اشکال دوم: پاسخ اشکال با توجه به این امر روشن می شود که گرچه در موارد متعددی، حکم حکومتی مصداقاً با عناوین ثانوی منطبق است. اما عناوین ثانوی در ماهیت غیر از احکام حکومتی است و گاهی نیز از نظر مصداق با آن متحد نیست، مانند حکم به رؤیت هلال از سوی حاکم و دیگر احکام مرتبط با عزل و نصب کارگزاران دولتی و نظم امور کشور که در اختیار ولی امر است و لازم نیست که فقط هرگاه به حد ضرورت و اضطرار رسید، حاکم حق وضع قوانین را داشته باشد، بلکه حاکم از باب سرپرستی و ولایت بر امور و مصالح کشور و رعایت پیشرفت مملکت و رفاه بیشتر مردم احکامی صادر می کند که الزاماً هم به حد ضرورت نرسیده اما

دارای مصلحت می‌باشد. مانند این موارد از مصادیق احکام حکومتی است، اما بر آنها عناوین ثانوی منطبق نمی‌شود. لازم به توجه است که گرچه می‌توان در برخی از این موارد با توجهات و تکلفاتی آن را به صورت ضرورت و اضطرار برگرداند، اما روی سخن در این جا است که این امر در همه موارد صدق نمی‌کند و دلیل تصرفات حاکم نیز تنها رسیدن به حالت ضرورت نیست و لازم نیست تا رسیدن به حالت ضرورت صبر کند و اگر به حد ضرورت نرسد حق صدور حکم و وضع قانون متناسب را نداشته باشد.

افزون بر این می‌توان گفت در صورت وجود ضرورت نیز، وجه صدور حکم حکومتی با ثانوی متفاوت است و دو حکم با دو حیثیت جدای از هم می‌باشند.

حتی برخی در صدور حکم حکومتی وجود مصالح و مفسد ملزمه را لازم ندانسته‌اند. بلکه آنچه معیار است اختیارات ولایی حاکم است و تصمیم می‌گیرد به عنوان رفاه حال آنان اینجا خیابان‌کشی کنند. فقط مزاحمش این است که در خانه مردم بدون اذنشان تصرف می‌شود که با پرداخت پول خانه در آن تصرف می‌کند، در این موارد همواره لازم نیست خیابان‌کشی به حد ضرورت جامعه و موجب مثلاً مرگ و میر افراد بشود تا حاکم حق تعریض خیابان را داشته باشد، بلکه رای ایجاد رفاه و راحتی و زیباسازی شهر و عمران بیشتر اقدام به توسعه می‌کند، گرچه مصلحت به حد الزامی هم نرسیده باشد (مؤمن، مجله فقه اهل بیت (ع): ۲۸).

اشکال سوم: چه تفاوتی بین احکام الزامی و غیر الزامی است؟ آیا اختیار ولی امر اختصاص به حوزه مباحات دارد؟ و او نمی‌تواند در حوزه الزامیات در صورت تراحم با اهمّ وارد عمل شود و حکم الزامی حرمت را به وجوب و یا وجوب را به حرمت و یا حکم الزامی را به غیر الزامی تبدیل کند؟ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۲۲۴-۲۲۵).

پاسخ اشکال سوم: در پاسخ باید به این امر توجه داشت که شهید صدر این کلام را در حوزه مباحات اقتضائی مطرح کرده که اباحه آن از باب طبیعت اولی آن موضوع است و با طرو عناوین قابل تغییر است و مصالح جامعه سبب تحقق این عناوین شده و حاکم بر طبق آن احکام حکومتی خویش را صادر می‌کند، اما احکام اولی در حوزه الزامیات به این صورت تشریح نشده و احکام ثابت و دائمی بر موضوعات خود می‌باشند و جز در قالب طرو عناوین ثانوی قابل تغییر نیستند. اما باید

توجه داشت که طبق مبانی صدور حکم حکومتی و اختیارات حاکم این تزییقی که شهید صدر برای صدور حکم حکومتی حاکم قائل شده و تنها در حوزه مباحث (غیر الزامیات) به آن ملتزم شده، مخلدوش بوده و اختیارات حاکم محدود به این قلمرو نمی‌شود و به نوعی محدود کردن اختیارات حکومتی حاکم در حوزه تقنین، عدم توجه به مبانی و فلسفه اختیار حاکم اسلامی می‌باشد که به تعبیر امام خمینی (ره) عدم التزام به این اختیار، حکومت را پدیده‌ای بی‌محتوا می‌کند.

ب. اختیارات عام در حوزه حکومتی: بر اساس دیدگاه فقه حکومتی فقیهان ولایت خویش را از جانب رسول خدا (ص) و امامان (ع) و در طول آنها دریافت کرده‌اند، و از همان اختیارات حکومتی در غیر موارد احکام دائمی برخوردارند و با تفکیک میان مقام معنوی و جایگاه تبلیغ احکام الهی پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) از وظیفه تصدی حکومت و اداره جامعه و اجرای قوانین، قائل می‌شویم که در محدوده قسم اخیر، اختیارات حکومتی معصومان (ع) به ولی فقیه تفویض شده است و ولایت ولی فقیه که در طول ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است، همانند آنان گسترده بوده و محدود به رعایت چهارچوب احکام فرعی شرعی و یا در محدوده غیرالزامیات نیست (ن.ک. امام خمینی، ۱۳۷۹، ۲: ۶۳۷، ۶۴۶، ۶۵۳؛ هموف ۱۳۷۳: ۵۱-۵۴).

برای اثبات این امر به نکات ذیل باید توجه نمود:

جامعیت و جاودانگی دین اسلام: احکام اسلامی و قوانین موجود در آن شامل همه شئون زندگی انسان شده و خود احکام این دین، مرتبط با افراد و جامعه و اداره آن می‌باشد. اسلام دین جامعی است که جامع مسائل روحانی و مادی و فردی و اجتماعی می‌باشد همانطور که قرآن و سنت معصومان (ع)، شامل همه قوانین و قواعد و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد (نحل: ۸۹؛ کلینی، کافی، ۱: ۷۶-۸۰). این احکام متنوع، یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایه و فرزندان و خانواده و اقوام و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته، تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل؛ از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. از انجام ازدواج و انعقاد نطفه تا دوره شیر خوارگی و وظایف پدر و مادر در تربیت فرزند، و سلوک زن و مرد با همدیگر و با فرزندان. اسلام برای همه این مراحل احکام و قوانینی

وضع کرده است تا انسان کامل و فاضل تربیت کند، و تحقق این نظام احکام با آن جامعیتی که در ابعاد مختلف زندگی دارد، در سایه تشکیل حکومت امکان دارد (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۲۹).

طبق آیات قرآن، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و برای همیشه وضع شده و باقی است و لازم الاجر می‌باشد (ابراهیم: ۵۲؛ یونس: ۲؛ احزاب: ۴۰). مانند اجرای قانون جزای اسلام، انواع مالیات‌های مقرر و دفاع از سرزمین و امت اسلام که نمی‌توان قائل به تعطیلی آنها در عصر غیبت شد. این دیدگاه که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است (امام خمینی، همان: ۲۶-۲۷).

ضرورت حکومت: اصل لزوم حکومت از سوی اقوام و جوامع مختلف پذیرفته شده است و کسی خود و جامعه خویش را از آن مستغنی نمی‌بیند و همواره شاهدیم که در هر منطقه و کشوری که حکومت مرکزی نبوده، قتل و خون‌ریزی و هرج و مرج حاکم شده است. همانگونه که در کلمات امیرمؤمنان علی(ع) درباره ضرورت حاکم گر چه فاسد و ظالم بوده، اشاره شده است: «إِنَّهُ لَأَبَدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰). «برای هر جامعه‌ای ناگزیر از وجود امیر و حاکمی است در رأس آن، خواه نیکوکار، یا بدکار تا در سایه حکومت وی مؤمن به فعالیت و کار پردازد و کافران در آن زندگی نموده و بهره خواهند برد».

از این سخنان امام علی(ع) به خوبی به دست می‌آید که وجود حکومت اسلامی هر چند ناقص - از نظر حفظ مصالح عمومی مسلمین و حفظ امنیت و راه افتادن چرخ اقتصاد، ضروری است، البته در حد ضرورت، ولی در فرصت مناسب باید تبدیل به حکومت اسلامی واقعی شود (خلخالی، ۱۴۲۲: ۲۱۰). همچنین امیرالمومنین(ع) در کلام دیگری می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْقِيَمُ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِذَا انْتَضَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶). «جایگاه زمامدار امور، جایگاه بند تسییح نسبت به دانه‌هاست که آنها را جمع‌آوری نموده و به یکدیگر ضمیمه می‌کند. پس هنگامی که بند تسییح بگسلد، دانه‌ها متفرق شده و هر یک به گوشه‌ای پراکنده می‌شوند و دیگر هرگز نمی‌توان اطراف آنها را جمع‌آوری نمود».

با مراجعه به برخی روایات نیز روشن می‌شود که منشأ دولت و حکومت در ابتدای امر بر اساس دستور و وحی خداوند بوده، گرچه در زمان‌های بعد، با حاکمیت‌های غاصبانه و تسلط

یاغیان و ستمگران، از مسیر اصلی خود منحرف شده و قوه و قدرت حکومت بر ضد مصالح و منافع واقعی مردم به کار گرفته شده است (مسلم، بی تا، ۳: ۱۴۷۱).

اگر این ضرورت را نپذیریم باید قائل شویم که خداوند بشر را رها کرده است. در حالی که نمی توان ادعا نمود که صرف وجود غرائز در نهاد بشر، برای اصلاح زندگی دنیوی کافی بوده و نیازی به راهنمایی خداوند از طریق انبیا و اوصیا آنها ندارد.

همچنین توجه به ماهیت و کیفیت قوانین دین اسلام می رساند که این قوانین برای تشکیل حکومت و اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. همانگونه که اسلام احکام بسیاری مثل قوانین مالیاتی و حدود و دیات و احکام مربوط به جهاد و دفاع و معاهدات بین دولت اسلامی با سایر حکومت ها، وضع کرده است و توجه به مجموعه احکام و ماهیت آن شاهدی روشن بر نیازمندی به حکومت است (رک: مقیمی حاجی، ۱۳۹۷).

کمیته حکومت

ضرورت وجود اختیارات تقنینی حاکم: محدوده ولایت فقیه، در امر اداره حکومت، همانند

ولایت معصومان (ع) است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۱) و حکومت از اهم احکام الهی می باشد که

سال چهارم

شماره هفتم

پاییز و زمستان ۱۳۹۹

بر جمیع احکام فرعی تقدم دارد، و محدوده آن، در چهارچوب احکام شرعی و صرف اجرای

آن، نیست؛ بلکه اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه باشد، به تعبیر امام راحل (ره) ولایت مطلقه و حکومت الهی تفویض شده به نبی اسلام (ص)، یک پدیده بی معنا و بی محتوا می شود. در امر حکومت داری، حاکم اسلامی نیازمند وضع قوانینی است که در چهارچوب احکام فرعی نمی گنجد مانند حکم به خیابان کشی که مستلزم تصرف در منزل مردم است و نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، گمرکات، مالیات و قیمت گذاری کالاها صدها امثال آن که از اختیارات دولت اسلامی است (امام خمینی، ۱۳۷۹ [الف]، ۲۰: ۴۵۱-۴۵۲).

برای اثبات اختیارات حاکم در حوزه تقنین و قلمرو آن، و پاسخ به پرسش هایی که مخالفان این نظریه ذکر کرده اند توجه به نکات ذیل به ویژه بررسی و شناسایی شئون مختلف پیامبر اعظم (ص) ضروری می باشد:

برای پیامبر (ص) سه شأن و مقام ذکر شده است.

۱) شأن و مقام نبوت و رسالت الهی؛ ایشان به واسطه این شأن خیر از احکام مختلف الهی داده و آنها را به مردم ابلاغ می‌کند «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» پیامبر(ص) به حسب این شأن از سوی خودش استقلالاً امر و نهی نکرده و واسطه ابلاغ اوامر و نواهی الهی به مردم است و سخنان او ارشاد و راهنمایی به آنها است و نسبت به آنچه ابلاغ فرموده از جانب خودش مولویتی ندارد. از این جهت اطاعت و عصیان از اوامر و نواهی او اطاعت و عصیان اوامر و نواهی الهی می‌باشد. اگر پیامبر(ص) به صورت امر هم بفرماید: «اغسل ثوبک من أبوال ما لا یؤکل لحمه»، ابلاغ حکم الهی و ارشاد به آن است به این معنا که خداوند امر فرموده به شستن لباس در این صورت.

۲) شأن و مقام حکومت و سلطنت؛ پیامبر(ص) بر امت اسلامی، حاکمیت و سلطنت داشته و به این واسطه امر به جهاد کرده و لشکر برای جنگ‌ها و سریه‌های می‌فرستاد و متکفل امور حکومت الهی در میان مردم بود. اوامری که پیامبر(ص) به عنوان سیاستگذار و ولیّ امت صادر فرماید، اطاعت از آن واجب بوده و مخالفت از آن حرام می‌باشد و اطاعت و عصیان آن، در درجه نخست اطاعت و عصیان از اوامر و نواهی نبوی(ص) به حساب می‌آید. اوامر سلطانی او، اوامر مولوی بوده و ابلاغ و ارشاد به حکم الهی نمی‌باشد، بلکه خداوند به ایشان به عنوان ولی و سرپرست جامعه، اختیار اداره جامعه و صدور فرامین متناسب را استقلالاً داده است. آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) به همین معنا اشاره داشته و امر به اطاعت از اولی الامر به عنوان ولیّ بر امت نموده است. همچنین آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یَكُونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶) بر احکام ولایی پیامبر(ص) و لزوم فرمانبری از آن دلالت دارد.

۳) شأن و مقام قضاوت؛ پیامبر(ص) بر اساس این شأن به منازعات و خصومت‌های افراد در مسایل مرتبط با مال، حق و میراث و غیر آن رسیدگی کرده و به عنوان حاکم شرع، حکم صادر می‌کند.

هرچند نبی اکرم(ص) نسبت به احکام فقهی غیر حکومتی تنها شأن تبیین و تبلیغ دارد، اما شارع مقدس اختیارات حکومتی و جعل قوانین در این حوزه را به عنوان شعبه‌ای از ولایت مطلقه به ایشان تفویض کرده است (ن.ک: امام خمینی، ۱۴۱۵: ۱۰۵-۱۱۱).

این مناصب چه بسا در شخصی جمع شود مانند خود پیامبر(ص) و اوصیاء او و چه بسا تنها قضاوت و یا ولایت و حکومت برای شخصی قرار داه شود که در هر کدام، تنها حکم مربوط به آن نافذ است و گاهی برای شخص هر دو شأن قضاوت و حکومت قرار داده می‌شود.

حال که پیامبر اکرم(ص) دارای سه شأن و مقام بوده و بر اساس هر یک از آنها می‌تواند حکم صادر کند و هر کدام آثار مخصوص به خود را دارد، نکته مهم تشخیص حکمی است که از ایشان صادر شده که از این حکم صادره از کدام شأن ایشان صادر شده آیا به عنوان شأن نبوت و مبلغ احکام الهی بوده که حکم صادره حکمی کلی و دائمی و غیر قابل تغییر است و یا حکم قضایی است که درباره با قضیه جزئی و مورد خاص آن صادر شده است و یا به عنوان حکم ولایی و سلطانی است که امر حکومتی ایشان بوده و تابع مصالح خودش است و دائمی نمی‌باشد.

نکته مهم تشخیص هر یک از احکام و فرامین از دیگری است. برای تشخیص این امر در مقام اثبات با تمسک به مجموعه روایاتی بیان شده که هر گاه با تعبیری مانند «قضی» و یا «امر» و یا «حکم» بیاید دلالت بر صدور از شأن قضاوت و یا حکومتی دارد (امام خمینی، ۱۳۸۷، ۳: ۵۲۵-۵۲۷).

حال که پیامبر(ص) دارای شأن حکومتی بوده و روایات متعددی بر این امر دلالت داشته و ظهور عرفی در صدور حکم از باب سرپرست و ولی جامعه و امت دارد، دیگر نمی‌توان ادعا کرد که همه احکام صادر از پیامبر(ص) یکسان بوده است.

بر اساس ادله مختلف برای فقیه حاکم نیز سه شأن ثابت شده است:

الف: شأن افتاء و پاسداری از احکام: حاکم اسلامی به سبب دارا بودن مقام اجتهاد و فقاقت، دارای شأن افتاء و بیان احکام، در بخش‌های چهارگانه فقه از عبادت، معاملات، ایقاعات و سیاسات می‌باشد و سبب اینکه در امر دین و علم به احکام شریعت صاحب نظر است، نمی‌تواند از دیگری تقلید کرده و باید در مسائل مختلف با تمسک به ملکه اجتهاد، اقدام به استنباط احکام شرعی نماید (امام خمینی، همان: ۵۶۴-۵۶۵؛ همو، ۱۳۷۶: ۶-۷).

از این روی در روایتی امام کاظم(ع)، فقها را دژهای اسلام می‌نامد: «الفقهاء، حصون الاسلام». این اشاره به وظیفه فقها در نگهداری از عقاید و احکام شرعی دارد و بر اساس برخی دیگر از روایات: «اللهم ارحم خلفائی...» وظیفه بیان احکام و گسترش علوم اسلامی در میان مردم را دارند

(امام خمینی، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۲، ۶۷). فقیه حاکم با تکیه بر مبانی مختلف اجتهادی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظری تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی و غیر آن مانند منابع طبیعی، جنگل‌ها، معادن، دریاها و چه در امور سیاسی و نظامی، به استخراج و کشف حکم آنها از منابع معتبر می‌پردازد.

ب) شأن قضاء و اجرای حدود الهی: از جمله شئونی که ولی فقیه به پشتوانه مقام فقهاتی که دارد، متصدی منصب قضاء و فصل خصومات است. همانطور که از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که تصدی منصب قضا با پیامبر (ص) یا وصی او است. به حسب تعیین ائمه (ع)، فقهای عادل به عنوان جانشینان پیامبر (ص) دارای این منصب می‌باشند و در این امر اختلاف نظری میان فقها وجود نداشته و از ضروریات فقه است و اگر فردی در امر قضا در عصر غیبت با وجود نیاز جامعه، اشخاصی معین نگردد، موجب نقصان در تشریح و قوانین اسلامی و رجوع به طاغوت می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۶، ۱۸، ۲۲-۲۳؛ همو، ۱۳۷۳: ۷۵-۷۷). از این‌روی حاکم اسلامی نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد علمی، مبانی و احکام قضا اسلامی را از منابع اصیل آن به دست آورده و سپس بر اساس همان علوم و احکام به رفع تخاصمات و اجرای احکام قضایی و صادر نمودن فرامین لازم می‌پردازد.

البته همانند زمان حکومت امیر المؤمنین علی (ع) که برخی افراد را برای منصب قضا نصب می‌فرمود و در شهرهای مختلف، متصدی امر قضا قرار می‌داد، حاکم اسلامی نیز می‌تواند، برخی فقهای عادل را برای این تصدی این منصب، تعیین نموده و آنها را عهده‌دار این امر نماید.

ج) شأن ولاء و مدیریت جامعه: فقیه حاکم در دو شأن قبل در صدد بیان فتوای خویش در مسائل فرعی و تطبیق آن بر موضوعات و یا صدور حکم در موارد رفع خصومت است، اما با وجود ادله عقلی و نقلی ولایت فقیه و استمرار شئون حکومتی پیامبر (ص) در فقیه حاکم، این شأن نیز برای فقیه نیز ثابت می‌شود و او می‌تواند در راستای اداره جامعه به تدبیر امر پرداخته و احکام متناسب را بر اساس مصالح تعیین نماید.

در نتیجه از مهم‌ترین شئون ولی فقیه، اداره و هدایت جامعه و مدیریت کشور است و مجموعه دلالتی که برای ضرورت حکومت در عصر غیبت و مشروعیت ولایت فقهی ذکر شده

است، به خوبی بر ولایت او بر مسائل حکومتی و تدبیر و سیاست امور کشور دلالت دارد؛ زیرا جاودانگی دین اسلام و جامعیت قوانین آن، کافی نبوده و تنها قانون‌گذاری تأمین کننده سعادت بشر نمی‌گردد، بلکه نیازمند قوه مجریه‌ای است که مجموعه قوانین را به اجرا گذارده و متصدی این امر در اسلام ولیّ امر است (ن.ک: امام خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۸، ۲۰-۲۶؛ همو، ۱۳۷۹، ۲: ۶۱۹-۶۲۳؛ ۶۲۷-۶۳۷؛ همو، ۱۳۷۳: ۲۶).

با استفاده از توقیع شریف «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة أحادیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجة الله» و روایات دیگری که صدور حکم در عصر غیبت را شایسته فقهای جامع الشرائط می‌داند، ثابت شده که مسأله حکومت و سرپرستی امور مردم، در جهت حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام است و از مهمترین واجباتی است که شرع مقدس تن به اهمال آن نمی‌دهد و نمی‌توان در برابر آن بی‌تفاوت بود. قدر متیقن این است که وظیفه فقهاست تا این مسؤولیت را به عهده بگیرند (خاتم یزدی، همان: ۹۶).

گفتار حکومت

سال چهارم
شماره هفتم

پاییز و زمستان ۱۳۹۹

اداره حکومت با مسائل پیچیده امروز تنها با اجرای احکام فرعی میسر نیست و ولیّ امر در مسائلی که جامعه اسلامی با آن مواجه می‌شود، نیازمند آن است که با تشخیص درست، موضوعات و مصلحت جامعه، را سنجیده و به بیان دیدگاه اسلام در آن مسأله بپردازد و از آنجا که اساس حکومت اسلامی و فقیه بودن حاکم اسلامی برای اداره جامعه بر مبنای احکام شرعی است، از شئون مهم ولیّ فقیه، پاسداری و اجرای احکام دین و وضع قوانین مناسب در چهارچوب کلی شریعت است.

توجه به پیشینه صدور بعضی از احکام حکومتی از سوی امام خمینی، توجه به همین اختیارات فراتر از صرف اجرای احکام فرعی بوده که موجب اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی شده بود و در نهایت به تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام منتهی شد. برای نمونه می‌توان به فرآیند تصویب «قانون کار» در اوائل انقلاب اسلامی به عنوان یکی از جدی‌ترین و نخستین اختلاف‌ها بین توجه به نیاز و مصلحت روز و دیدگاه سنتی در فقه یاد کرد. تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جهان موجب آن شده است که برای برقراری عدالت اجتماعی و حفظ حقوق کارگران در برابر کارفرمایان و سرمایه‌داران، برخی شروط الزامی در واحدهای تولیدی و خدماتی برقرار شود که با قواعد «کتاب الاجاره» و مباحث فقهی در زمینه

«اجاره اشخاص» منافات دارد. همین امر موجب چالش‌هایی در عرصه نظر و قانون‌گذاری شد (ن.ک. مهرپور، بی تا: ۲۲-۳۵).

در نهایت امام خمینی برای تبیین قلمرو اختیارات حاکم و توضیح حکم حکومتی که غیر از ضوابط تعریف شده حکم ثانوی بوده، در پاسخ نامه دبیر شورای نگهبان مرقوم فرمودند: «دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است» (امام خمینی، ۱۳۷۹ [الف]، ۲۰: ۱۶۵).

از این نامه امام راحل (ره) برداشت شد که «اقدام دولت اسلامی در برقرار کردن شروط الزامی به معنای بر هم زدن قوانین واحکام پذیرفته شده اسلامی نیست ... امام که فرمودند: دولت می‌تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد- این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است و نه فراتر از آن». اما امام خمینی در پاسخ به این برداشت چنین نگاشتند: «اگر اختیارات حکومتی حاکم، در چهارچوب احکام فرعی باشد، واگذاری حکومت الهیه و تفویض ولایت مطلقه به رسول خدا (ص)، یک پدیده بی‌معنا و بی‌محتوا خواهد بود و دارای پیامدهایی است که قابل التزام نیست مانند: خیابان‌کشیها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است؛ نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا و منع احتکار در غیر دو، سه مورد، و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع از اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، و حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است و در چهارچوب احکام فرعی نیست، باید قائل شد! که خارج از محدوده اختیارات حاکم اسلامی باشد!» (همان، ۲۰: ۴۵۱-۴۵۲).

امام (ره) در ادامه با توجه دادن به ضرورت حکومت اسلامی و اختیارات حاکم در عرصه قانون‌گذاری تأکید می‌کند که «حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در مواقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که

رفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فریض مهم الهی است در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده است تا کنون و یا گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است» (همان).

با این توضیحات روشن شد که خود اختیار حاکم در صدور احکام متناسب با مصالح جامعه، همانند مشروعیت اصل حکومت، از احکام اولی اسلام بوده و از احکام ثابت دین می‌باشد و از مصادیق «حلال محمد حلال الی یوم القیامه» برای فقیه حاکم است و تغییر آن از مصادیق تحریم حلال می‌باشد. و اگر روایاتی وجود داشته باشد که همه نیازمندی‌های انسان در قرآن و دین و سیره و سنت پیامبر(ص) وجود دارد و دین اسلام کامل است و نقصان ندارد، شامل مجموعه احکام اولی و ثانوی به علاوه همین حکم اختیار حاکم اسلامی است. همچنانکه یکی از وجوه کمال دین و عدم نقصان آن و پاسخگو بودن به همه نیازهای جدید، طبق اعتراف مستشکل (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۴۸۷-۴۸۸)، وجود حکم ثانوی است و لازم نیست حکم همه موارد به خصوصه وجود داشته باشد.

حال چه اشکالی دارد یکی دیگر از ظرفیت‌های کمال دین و عدم نقصان آن، وجود اختیارات حاکم اسلامی در تقنین بر اساس مصالح جامعه و مسلمین باشد؟

شهید مطهری(ره) نیز در همین راستا تاکید دارد که حاکم اسلامی با استفاده از حقی که قانون خدا به او داده است، در امور جزئی اداره جامعه قانون وضع می‌کند و این مانعی ندارد و هر فرد در حیطه‌ای که خداوند به او ولایت و اجازه داده حق وضع قانون دارد مانند خانواده که به پدر حق وضع قانون در حوزه اداره خانواده داده شده در محیط خانوادگی نمی‌شود گفت که اسلام گفته است چون من در اینجا قانون جزئی وضع نکرده‌ام هر که می‌خواهد قانون وضع کند، وضع کند؛ فرزند قانون وضع کند که پدر از من اطاعت نماید و یا زن قانون وضع کند که شوهر از من

اطاعت کند. درست است که در این مورد قانون جزئی وضع نشده اما معین شده است که رئیس خانواده باید چه کسی باشد و این امر به پدر واگذار شده و او باید مقررات را وضع کند. در مورد مؤسسات عمومی و اجتماعی هم می‌گوید افرادی که مؤسسه‌ای را تأسیس کرده‌اند و اختیار این مؤسسه در دست آنهاست و مالک آن هستند و زحمت تأسیس آن را کشیده‌اند، حق دارند یک نظامی برای آن معین کنند. در مورد اداره جامعه و امر ملت اسلامی گر چه قوانین جزئی وضع نشده اما رئیس جامعه معین شده و او باید مقررات جزئی اداره جامعه و حکومت را وضع کند (مطهری، مجموعه آثار، ۲۱: ۱۲۷).

البته اگر مراد ایشان در وضع احکام جزئی صرف تطبیق قوانین ثابت به احکام اولی و ثانوی بر موضوعات باشد، اشکالات گذشته بر همین بیان وارد بوده و انحصار اختیارات حاکم اسلامی در آن موارد محل تأمل می‌باشد، بلکه فقیه حاکم در راستای اداره جامعه می‌تواند به وضع قوانین مناسب در چهارچوب مصالح عام تحقق اسلام و اداره جامعه بپردازد.

البته قابل ذکر است که حاکم اسلامی می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی باشد که جریان آن مخالف اسلام و جامعه است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند (امام خمینی، ۱۳۷۹ [الف]، ۲۰: ۴۵۱-۴۵۲؛ همو، ۱۳۷۹، ۲: ۶۵۴-۶۵۵). در نتیجه فقیه حاکم نمی‌تواند احکام دائمی داشته باشند، زیرا ملاک در وجود و عدم مصالح و مفاسد در احکام اولی تشخیص شارع مقدس است و جعل آن حکم بر اساس مصالح و مفاسد دائمی در متعلقات احکام به صورت قضیه حقیقه بر موضوع مفروض خودش جعل شده است، اما در حکم حکومتی ملاک در وجود و عدم مصلحت و مفاسد، تشخیص حاکم و ولی فقیه بر مدار شناخت مصلحت و مفاسد در آن است و دوام و استمرار حکم، دایره مدار وجود و عدم این مصالح و مفاسد است و با انقضا آن، حکم نیز تغییر خواهد کرد. از این روی علامه طباطبائی می‌نویسد: احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی از مقام ولایت صادر می‌شود عموماً قابل تغییر بوده و در بقا و زوال تابع مصلحت زمان هستند از این جهت «شریعت» نامیده نمی‌شود، ولی خود مسأله ولایت و حکومت این طور نیست (طباطبائی، بی تا: ۹۲).

محقق نایینی نیز در مقام فرق‌گذاری میان حکم حکومتی و اولی تأکید دارد که «قوانین راجعه به این قسم (سیاسات) نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار لامحاله

مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم (احکام اولی) مبتنی بر دوام و تأیید نتواند بود» (نائینی، ۱۴۲۴: ۸۵). حتی این احکام حکومتی اگر از وجود مبارک پیامبر(ص) نیز صادر شده باشد، به علت این که از شأن مبلغ احکام الهی بودن ایشان صادر نشده است، دائمی نبوده و مشمول «حلاله حلال الی یوم القیامه» نخواهد بود، بلکه به اعتبار حاکم بودن و والی مسلمین بودن حسب مصالحی که تشخیص داده شده وضع گردیدند. مانند آن چه محقق نجفی صاحب جواهر درباره حق تغییر امامان بعدی نسبت به زمینی‌های که حق احیا آنها داده نشده و برای مسلمانان به عنوان (حمی) قرارداد شده، فرمود که اگر پیامبر(ص) زمین‌های را (حمی) قرار دهد، بر خلاف نظر شیخ طوسی(ره) ایشان فرمودند که امام بعدی بر اساس مصالح حق تغییر این حکم را دارد و نمی‌توان قائل شد چون از جانب پیامبر(ص) تعیین شده، مانند نصی که اجتهاد در برابر آن جایز نیست، حق تغییر آن وجو ندارد، بلکه با از میان رفتن مصلحت، آن تعیین نیز بدون تصریح به نقض آن از میان می‌رود. (نجفی، همان، ۳۸: ۶۴-۶۵) و فقیه حاکم باید دائماً شرایط پیش رو را سنجیده و مصالح و مفاسد را حسب آن بررسی کرده که آیا در طول زمان از دوام برخوردار است و یا این که تغییر کرده و بر اساس آن حکم و قانون متناسب با آن شرایط را بیان داشته و وضع کند (ن.ک: صدر، همان: ۳۸۱-۳۸۲). در نتیجه حکم حکومتی صادر شده از سوی فقیه حاکم، حکمی ثابت و همیشگی مانند وجوب نماز و... نمی‌باشد، بلکه موقت و تابع وجود منشأ صدور آن یعنی مصلحت و مقتضیات و نیازهای روز است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب پیش گفته روشن شد که پیامبراعظم (ص) در کنار شان تبلیغ و تبیین احکام الهی و شان قضا و رفع خصومت، دارای شأن حکومتی بوده و روایاتی بر این امر دلالت دارد. از این رو نمی‌توان ادعا کرد که همه احکام صادر از پیامبراکرم (ص) از یک شان ایشان صادر شده و در آثار و لوازم، یکسان بوده است.

همچنین با توجه به ضرورت حکومت در عصر غیبت و لزوم اجرای احکام اسلامی و ادله مختلف ذکر شده، روشن شد که فقیه حاکم، در قلمرو حکومت و اداره جامعه و اجرای قوانین، از اختیارات حکومتی معصومان برخوردار بوده و از مهم‌ترین شئون ولی فقیه، اداره و هدایت جامعه

و مدیریت کشور است و مجموعه دلایل مذکور بر ولایت او بر مسائل حکومتی و تدبیر و سیاست امور کشور دلالت دارد؛ زیرا تنها جاودانگی دین اسلام و جامعیت قوانین آن، کافی نبوده و تنها قانونگذاری تأمین کننده سعادت بشر نمی‌گردد، بلکه برای تأمین آن، نیازمند قوه مجریه‌ای است که مجموعه قوانین را به اجرا گذارده و در هنگام اجرا بتواند به درستی تصمیم مقتضی را بگیرد، و متصدی این امر در اسلام ولی امر است. ولایت ولی فقیه که در طول ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است، در قلمرو حکومتی دارای اختیارات گسترده بوده و محدود به رعایت چهارچوب احکام فرعی شرعی و یا در محدوده غیرالزامیات نیست.

حال اگر حاکم اسلامی در امر حکومت‌داری، نیازمند وضع قوانینی است که در چارچوب احکام فرعی نمی‌گنجد مانند حکم به خیابان‌کشی که مستلزم تصرف در منزل مردم است و نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، گمرکات، مالیات و قیمت‌گذاری کالاها و مانند آن، از اختیار صدور احکام متناسب با مصالح جامعه، برخوردار می‌باشد، این حکم همانند مشروعیت اصل حکومت، از احکام اولی اسلام بوده و از احکام ثابت دین می‌باشد و از مصادیق «حلال محمد حلال الی یوم القیامه» برای فقیه حاکم است و روایات ناظر به این که همه نیازمندی‌های انسان در قرآن و دین و سیره و سنت پیامبر وجود دارد و دین اسلام کامل است و نقصان ندارد، شامل مجموعه احکام اولی و ثانوی به علاوه همین حکم اختیار حاکم اسلامی در تقنین بر اساس مصالح جامعه و مسلمین است.

اختیارات ولی فقیه
در اجرای احکام و
حوزه وضع قوانین

منابع

- آصفی، محمد مهدی (بی تا)؛ الاجتهاد و التقليد، بی جا، بی نا.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی تا)؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، قم، اسماعیلیان.
- ابن حزم اندلسی (بی تا)؛ المحلی بالآثار، بیروت، دار الفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)؛ لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دارالصادر.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹ [الف])؛ صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- (۱۴۱۵)؛ بدائع الدرر فی قاعده نفی ضرر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 - (۱۴۲۴)؛ توضیح المسائل (محشی)، قم، انتشارات اسلامی.
 - (۱۳۷۶)؛ الاجتهاد و التقليد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 - (۱۳۸۷)؛ تهذیب الاصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 - (۱۳۷۹)؛ کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 - (۱۳۷۳)؛ ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- انصاری، مرتضی (بی تا)؛ کتاب القضاء، بی جا، بی نا.
- (۱۴۱۵)؛ کتاب مکاسب المحرمه و البیع و الخیارات، قم، کنگره شیخ اعظم انصاری.
- بحر العلوم، محمد بن محمد (۱۴۰۳)؛ بلغة الفقیه، تهران، منشورات مکتبه الصادق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)؛ الصحاح؛ بیروت، دار العلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)؛ تفصیل وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت (ع).
- حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۳)؛ الکافی فی الفقه، اصفهان، منشورات مکتبه امیرالمؤمنین.
- خاتم یزدی (۱۳۷۸)؛ مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، شماره ۱۹-۲.
- خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۲)؛ حاکمیت در اسلام، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- خمینی، شهید سید مصطفی (۱۳۷۶)؛ ولایة الفقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خویی، سید ابو القاسم (۱۳۹۶)؛ مبانی تکملة المنهاج، قم، العلمیه.
- (۱۴۱۸)؛ التتقیح فی شرح العروه، الاجتهاد و التقليد، تقریر میرزا علی غروی، قم، بی نا.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲)؛ مفردات الفاظ القرآن، لبنان - سوریه، دار العلم، دار الشامیه.
- سبحانی، جعفر (بی تا)؛ معالم الحکومه الاسلامیه، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع).
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷)؛ اقتصادنا، خراسان، دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبائی، محمد حسین (بی تا)؛ بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، بی جا، بی نا.

- طریحی، فخر الدین (۱۴۱۶)؛ مجمع البحرين، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- غزالی، أبو حامد (بی تا)؛ المستصفی من علم الأصول، بیروت، دار الفکر.
- کرکی، علی بن الحسین (۱۴۰۹)؛ رسائل المحقق الکرکی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- مراغی، میر عبدالفتاح (۱۴۱۷)؛ العناوین الفقهیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مشکینی، میرزا علی (بی تا)؛ مصطلحات الفقه، بی جا، بی نا.
- مطهری، مرتضی (بی تا)، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، تهران، صدرا.
- مقیمی حاجی، ابوالقاسم (۱۳۹۷)؛ مشروعیت حکومت در عصر غیبت با تاکید بر ماهیت احکام اسلامی، مجله گفتمان فقه حکومتی، شماره ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷)؛ دائرة المعارف فقه مقارن، قم، انتشارات مدرسه امام الامام امیرالمؤمنین (ع).
- (۱۴۲۵)؛ انوار الفقاهه (کتاب البیع)، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع).
- مستظری، حسینعلی (۱۴۱۶)؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، تقریرات درس آقا حسین طباطبائی بروجردی، قم، دفتر مقرر.
- مهرپور، حسین (بی تا)؛ مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن، مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۰.
- مؤمن، محمد، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی) ش ۲۸، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، هق
- نائینی، میرزا محمدحسین (۱۴۱۳)؛ المکاسب و البیع، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- (۱۴۲۴)؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، احمد (۱۴۱۷)؛ عوائد الأيام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، دفتر تبلیغات.